



- 1 و بدیشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تا ملکوت خدا را که به قوّت می‌آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.
- 2 و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیأتش در نظر ایشان متغیر گشت.
- 3 و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفیدگردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید.
- 4 و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند.
- 5 پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت، ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!
- 6 از آنرو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.
- 7 ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من، از او بشنوید.
- 8 در ساعت گرداگرد خود نگرسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.
- 9 و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند.
- 10 و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سؤال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد.
- 11 پس از او استفسار کرده، گفتند، چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اوّل بیاید؟
- 12 او در جواب ایشان گفت که، الیاس البتّه اوّل می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.
- 13 لیکن به شما می‌گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حقّ وی نوشته شده است.
- 14 پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعیکثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند.
- 15 در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند، در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.
- 16 آنگاه از کاتبان پرسید که با اینها چه مباحثه دارید؟
- 17 یکی از آن میان در جواب گفت، ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،
- 18 و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانها بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.

- 19 او ایشان را جواب داده، گفت، ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حدّ متحمّل شما شوم! او را نزد من آورید.
- 20 پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد.
- 21 پس از پدر وی پرسید، چند وقت است که او را این حالت است؟ گفت، از طفولیت.
- 22 و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ما ترخّم کرده، ما را مدد فرما.
- 23 عیسی وی را گفت، اگر می‌توانی ایمان آری، مؤمن را همه‌چیز ممکن است.
- 24 در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریه‌کنان گفت، ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.
- 25 چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود، ای روح گنگ و کُرّ من تو را حکم می‌کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!
- 26 پس صیحه زده و او را به شدّت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.
- 27 اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.
- 28 و چون به خانه در آمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند، چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟
- 29 ایشان را گفت، این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.
- 30 و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد،
- 31 زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت، پسر انسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.
- 32 اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.
- 33 و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که در بین راه با یکدیگر چه مباحثه می‌کردید؟
- 34 اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگو می‌کردند در اینکه کیست بزرگتر.
- 35 پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت، هر که می‌خواهد مقدّم باشد مؤخّر و غلام همه بُود.
- 36 پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت،
- 37 هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.
- 38 آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت، ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود؛ و چون متابعت ما نمی‌کرد، او را ممانعت نمودیم.
- 39 عیسی گفت، او را منع مکنید، زیرا هیچ‌کس نیست که معجزه‌های به نام من بنماید و بتواند به زودی در حقّمن بد گوید.
- 40 زیرا هر که ضدّ ما نیست با ماست.
- 41 و هر که شما را از این رو که از آن مسیح هستید، کاسهای آب به اسم من بنوشاند، هراینه به شما می‌گویم اجر خود را

صایع نخواهد کرد.

42 و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.

43 پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را بُرِ زیرِ تو را بهتر است که شلّ داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنّم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛

44 جایی که کِرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.

45 و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنّم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛

46 آنجایی که کِرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.

47 و هرگاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنّم انداخته شوی،

48 جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.

49 زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.

50 نمک نیکو است، لیکن هرگاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.